ما شاء الله لا قوة الا بالله

اعتقادنا

۱۲۸۲ ھ

باہتمام محمد غفران الحق عبد الرحمن [illegible] و [illegible] خدمت

مطبع [illegible]

۲۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول	بشنو این نکته را به سمع قبول
که نخستین فریضه بر عاقل	عاقلی کو بود خرد کامل
نیست بیرون از این که بپذیرد	به دل و جان خویشتن گیرد
بعد از آن بی تردد و انکار	بر زبان هم زند دم اقرار

صفت ایمان مجمل

کافریننده ایست آدم را	بلکه خود آفریده جمله عالم را
که عدم شان ز ره وجود نمود	جاودان هست بود و خواهد بود
هست بی تهمت شمار یکی	نیست اندر یگانگیش شکی
[illegible]	تا شود خلق را رسول و نبی
[illegible] شو و قبول ثبات	که محمد علیه الف صلوة
[illegible] آن	واجب آمد ز ما به جان ایمان
[illegible] تفصیل	شرح آن گوش کن علی التفصیل

در بیان وجود حق تعالی شانه

ای خردمند [illegible]	بشنوی این سخن یقین باشد
کاسمان [illegible]	باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو

[illegible]

نیست او را ز صانعی چاره | کو بود فیض بخش همواره

خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بی دست خامه زن که شنید

هرچه آورد سوی هستی جنبشے | یافته هستی و بقا از وے

نه عرض ذات او و نے جوهر | هرچه بندی خیال از آن برتر

همه محتاج او ز شیب و فراز | او مبرا ز احتیاج و نیاز

اول او بود و کائنات نبود | یافت از وی جمله کائنات وجود

آخر او ماند و نماند کس | کنه او را جز او نداند کس

از همه در صفات و ذات جدا | لیس شی کمثله ابدا

در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانه

واحد است و بذات خویش احد | وحدتی برتر از شمار و عدد

هر که او وحدتش شود مشهود | از عدد فارغ است و از معدود

ساحت خویش بود از آن پاک | که کند کس توهم ادراک

سوی پا سکان نیافت آسایش | تنگنای مجال شد جایش

گر خدا بودی از یکی افزون | کی بماندی جهان بدین قانون

در فیض وجود بسته شدے | تار و پود بقا گسسته شدے

همه عالم عدم شدے باهم | بلکه بیرون نیامدے ز عدم

داند آن کش عقل باشد جفت | گر دو شه را چو یا شود یک شهر

سلک جمعیت از نظام افتد | رخنه در کار خاص و عام افتد

بیان اجمالی اسما و صفات حق سبحانه تعالی شانه

بصفات کمال موصوفست | بنعوت جلال معروفست

باشد اسمای او چنان بسیار | که بود برتر از قیاس و شمار

در خبر گرچه هست صد کم یک | هست نسبت بآنچه باید اندک

ور چه باشد هزار و یک مشهور | نیست اندر هزار و یک محصور

همه پاک از شبیه و چونی از شین | همه با ذات او نه غیر نه عین

بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه

از صفاتش یکی حیات آمد		که امام همه صفات آمد
نه حیاتش بروح و نفس و تنیست		بلکه او زنده هم بخویشتنیست
او بخود زنده ایست پاینده		زندگان دگر باو زنده

بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه

هست بعد از حیات علم و شعور		علمی از سبق جهل و فکرت دور
متعلق بجمله کلیات		متجاوز از آن بجزئیات
ذره نیست از زمین و مکان		که نه علمش بود محیط بآن
عدد ریگ دریا با همه	مث	عدد برگها به بستانها
همه نزدیک او بود ظاهر		همه در علم او بود حاضر

بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه

ذره یی آن بود ارادت		خواهشی لایزالی کم و کاست
فعلها یکسر از همه اشیا		نه بطبع و درجهان شود پیدا
گر از آدمی بود چه فعل بشر		ور ز طبعی بود چو [illegible]
منبعث جمله از مشیت او		مبتنی بر کمال حکمت او
نخلد جز بی ارادتش خاری		نگسلد بی مشیتش تاری
فی المثل گر جهانیان خواهند		که سر موی از جهان کاهند
گر نباشد چنان ارادت او		نتوان کاستن سر یک مو
در همه در مقام آن آیند		که بذره وزن ذره بیفزایند
ندهد جز ارادت او سود		نتوانند ذره افزود

بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانه

بعد از آن قدرتی بود کامل		هر مرادات را همه شامل
در همه کار و در همه حالت	کن	کار گردد بی توسط آلت
اثر آن بهر عدم که رسید		رخت بر خطه وجود کشید

بیان سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانه

هر یک از وصف سمع و وصف بصر		نیست جز علم معنی دیگر

نیست از گوش سر شنیدن او | نیست موقوف دیده دیدن او
بشنود خواه دور باشد و یک | بیند ار روشنست و در تاریک
حال هر ممکنی بکنه عدم | بیند و داند و نه بیش و نه کم
در سؤال و طلب هر آنچه رود | بر زبانش یگان یگان شنود

بیان کلام حق سبحانه تعالی شانه

آخرین وصف کان کلام بود | نه بحلق و زبان و کام بود
بر کلامش سکوت سابق نی | تهمت خامشیش لاحق نی
حق تعالی چو بی عبارت و حرف | با عدم گفت نکتهای شگرف
عدم آمد ز ذوق آن سخنان | بقضای وجود رقص کنان

بیان صفت خلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضای حق تعالی شانه

حادثات جهان چه شر و چه خیر | همه تقدیر او بود لا غیر
فعل ما خواه زشت و خواه نکو | یک بیک هست آفریده او
نیک یا بد گرچه مقتضای قضاست | این خلاف رضا و آن برضاست
هر چه خواهد کند ز منع و عطا | نیست کس را مجال چون و چرا
عدل و فضلست سوی او منسوب | ظلم باشد ز فعل او مسلوب

بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام

ز آنچه از کتب آمده به بیان | صنف اول صف ملائکه دان
بندگانند جمله فرمان بر | ناکشیده بکفر و عصیان سر
متصف نی بباد و رگ و ریشه | ور ز ناخوشی هری همیشه بی
همه از وصمت عنا مصون | مستقر در مقام لا یعصون
بعضی اندر شهود حق دائم | در جمال و کمال او هائم
بیخبر ز آنکه در نشیمن بود | عالمی هست و آدمی موجود
دیده بر غیر حق نبیند از نه | با خود و غیر خود نه پروازند
قسم دیگر بتدبیر اشباح | متصرف در آن صباح و رواح
کرده هر یک بموجب تقدیر | در سما کل تصرف و تدبیر

گردش آسمان از ایشانست … جنبش جسم و جان از ایشانست
پی فتد قطره قطره باران … زابر بر شهر و دشت و کهساران
تا که با آن فرشته آید … کش بآنجا برد که می‌شاید
نه یکی برگ تازه از شاخ … در جهانهای و بیشهای فراخ
که نه جمع فرشته را بشکل … باشد اندر وجود آن مدخل
از ملائک چهار مشهور اند … که باسمای خویش مذکور اند
وحی و تنزیل کار جبریلست … نفخ در صور از سرافیلست
کافل رزق ماست میکائیل … قابض روح ماست عزرائیل
چار دیگر موکل بشر اند … که نویسندگان خیر و شر اند
دو بروز اند با وی و دو بشام … بر یمین و یسار کرده مقام
کاتب الخیر آن یکی ز یمین … شر و عصیان قلم زند و یمین
می‌توانند پیش چشم بشر … که نمایند خویش را بصور
خاصه در چشم هادیان سبل … از اولوا العزم انبیا و رسل

بیان ایمان بانبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام

انبیا برگزیدگان حق اند … برده از کل ما خلق سبق اند
بر سوای خود از سبی آدم … فضل دارند و بر ملائک هم
نفس و شیطان بقصد جرم و گناه … نتوانند شد بر ایشان راه
ور بفرض محال یا نادر … از یکی زآن کسی شود صادر
پیش ارباب شرع و دین آنهم … مشتمل بر مصالحست و حکم
آدم آن دم که خورد گندم را … تخم میکاشت نسل مردم را
دانه را گر نخورد و ازان شجره … شد وجود من و تو اش ثمره

بیان افضلیت نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم

هست بر مقتضای فضل ازل … بعضی از بعض افضل و اکمل
وز همه افضل احمد عربیست … که ز حق سوی ما رسول و نبیست
آن فضائل که انبیا را بود … وان شمائل که اصفیا را بود

گر شود جمله مجتمع باهم
همه باشند نیز فضل احمد کم

هر نبی را که بنخشے دادند
جانب امّتے فرستادند

نیست مبعوث پیش شرع شناس
غیر احمد کسے بکافهٔ ناس

بیان خاتم المرسلین بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خاتم الانبیا و الرسل است
دیگران هیچ جز و او چو کل است

ز پی او رسول دیگر نیست
بعد او هیچکس پیمبر نیست

چون در آخر زمان بقول رسول
کند از آسمان مسیح نزول

پیرو دین و شرع او باشد
تابع اصل و فرع او باشد

دین همین دین و شرع او و اند
همه کس را بدین او خوانند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت جمیع شریعتها را

شرع او ناسخ شریعتهاست
هر شریعت که غیر اوست هباست

گر فتد حکم شرع اهل سور
متفق با شریعت و پیغمبر

نیست آنرا متابعت اصلا
جز از آن رو که شرع اوست روا

بیان معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

برده بیدار حق شب از بطحا
بتن او را بمسجد اقصی

کرد از آنجا مقرّ پشت براق
متوجه بقطع سبع طباق

بر سموات یک بیک بگذشت
با همه انبیا ملاقی گشت

دید هنگام عرض خلد و جحیم
هر که بود اندران دو جای مقیم

چون شد اطباق آسمانها طی
مانده در سدره جبرئیل از وی

رفت از آنجا بیاری رفرف
بمقامے ز پیشتر اشرف

بلکه جائی که جا نبود آنجا
محرمے جز خدا نبود آنجا

دید نیها بدید آنچه بدید
وانچه بود از شنیدنے بشنید

روی از آنجا بجای خویش آورد
خوابگاهش هنوز ناشده سرد

بیان معجزات انبیا و کرامات اولیا علیهم التحیة والثنا

خرق عادات از نبی و ولی
هست بر فضل شان دلیل جلی

اگر اظهار آن میان امم / هست با دعوی نبوت ضم
باشد آن معجزه بعرف انام / ورنه آید کرامت او را نام
از ولی خارقی که مسموع است / معجزات نبی [illegible]
معجزاتی که انبیا را بود / مثل آنها رسول ما را بود
ای بسا معجزه که او را است / که خدا دست انبیا را است

بیان ایمان بکتابهای حق جل و علی

هست حق را کتابهای بسیار / گشته نازل بر انبیای کبار
صد و چار است در خبر مذکور / لیک آن چند مدان در آن محصور
هر کتابی که کرده حق انزال / باید ایمان بآن علی الاجمال
انجو تورات آن کتاب کریم / بر کلیم و صحف بر ابراهیم
دیگر انجیل کامدست فرود / بر مسیح و زبور بر داود
جامع این چهار قرآنست / که محمد مبلغ آنست
معنی و لفظ او بود معجز / ناید از خلق مثل آن هرگز
فصحای عرب اگر بتمام / سحر ورزند و سازی کلام
عاجز آیند قاصر و مضطر / یکسر از مثل سورهٔ اقصر

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باریتعالی

چون کتاب خدا کلام خداست / از صفات کلام بنده جداست
مکن از حق گران چو معتزلی / لا یزالیش دان و لم یزلی
حرف و صوتی که نو بنو حادیث / بیش و نیست چون روان لابث
باشد آن پیش عقل خرده شناس / مر کلام قدیم را چو لباس
دم بدم گر شود لباس بدل / شخص صاحب لباس را چه خلل

بیان افضلیت امت آنحضرت بر سایر امم

هست امت او ز میان امم / باشد از جمله افضل و اکرم
اولیائی کز امت او بند / پیرو شرع و سنت او بند
رهبران ره هدا باشند / بهتر از غیر انبیا باشند

خاصه آل پیمبر و اصحاب — که ز همه بهترند در هر باب

وز میان همه بود صدیق — بخلافت کسی به از صدیق

وز پی آن بود از آن احرار — کس چو فاروق لایق آن کار

بعد فاروق جز ذی النورین — کار ملت نیافت زینت و زین

بود و بعد از همه بعلم و وفا — اسد الله خاتم الخلفا

جز بآل کرام و صحب عظام — سالک این ره نیافت نظام

نام شان جز باحترام مبر — جز بتعظیم سوی شان منگر

همه را اعتقاد نیکو کن — دل ز انکار شان بیک سو کن

هر خصومت که بود شان باهم — جنگ و مشاجرات در آنجا دم

برکس انگشت اعتراض منه — دین خود را بیگان ز دست مده

حکم این قصه با خدا بگذار — بندگی کن ترا بحکم چه کار

وان خلافی که داشت با حیدر — در خلافت صحابی دیگر

حق در آنجا بدست حیدر بود — جنگ با او خطای منکر بود

زان خلاف از مخالفان مپسند — لیکن از طعن و لعن لب بربند

هر کسی را خدای لعنت کرد — نیست لعن من و تواش در خورد

ور باحسان و فضل شد ممتاز — لعن از آن خیر باد گرد و باز

بیان آنکه کافر گفتن نماز خوانان جایز نیست مبادا که از خطا ست

هر که شد بر تو ز اهل قبله پدید — که باور ده سبب گردید

گرچه صد بدعت و خطا و خلل — بینی از وی ز روی علم و عمل

مکن او را بکفر نسبتش — مشمارش ز اهل نار و سعیر

ور ببینی کسی ز اهل صلاح — کرده در راه دین صباح و رواح

از مناهی بکل شده یکسوی — با اوامر شده بکلی روی

کند از فرضها و نافلها — سوی عقبی روانه قافلها

بیقین ز اهل جنتش مشمار — ایمن از روز آخرش مگذار

مگر آن کس که از رسول خدا — شد مبشر بجنت المأوی

گرچه ذره کس بود زان مشهور	اندران ده مدارشان محصور
زانکه جنتی ز آل پاک بهشت	همه بشارت رسید شان ز بهشت

بیان سوال منکر و نکیر و عذاب قبر

هر کرا از زیر خاک شد منزل	دو فرشته بصورت هایل
پیشش آیند نزاید دستعال	امتحان را ازو کنند سوال
کای خدای تو و نبی تو کیست	زان همه دین که بود دین تو چیست
گر بگوید جواب شان بصواب	برهد از همه عذاب و عقاب
فسحت قبر او بیفزایند	روزنی از بهشت بگشایند
گرو وا ورا عیان چه صبح و چه شام	که کجا دارد آن بهشت مقام
ور نگوید جواب شان در خور	آتشین گرز آیدش بر سر
ناله او بوقت گرز خوری	بشنود غیر آدمی و پری
آدمی و پری اگر شنوند	همه از خواب و خور نفور شوند
تنگی گورش آنچنان فشرد	که دو پهلوی او بهم گذرد
بگشایند روزنی ز سقر	تا دران بنگرد بشام و سحر
جای خود را ببیند از دوزخ	آوخ از حال این چنین آوخ

بیان دمیدن اسرافیل صور برای اماتت و احیای خلق

چون شود نوبت جهان آخر	وز قیامت نشانها ظاهر
نشود یافت هیچکس بجهان	کا شهد الله بر آیدش ز بان
مر سرافیل را دهد دستور	حقتعالی که در دمد در صور
زان دمیدن خلایق عالم	همه میرند چون چراغ از دم
عمرها زیر گنبد دوار	نبود از جنس آدمی دیار
باز دیگر ز حق شود مامور	که کند نفخ صور صاحب صور
در دمد در قوالب ابدان	بیکی دم زدن هزاران جان
گرچه ابدان بود پراگنده	همچو آتش بدم شود زنده

بیان نامه های اعمال

از پی نفخ صور نوع بشر ‌ ‌ چون شود حشر کرده در محشر
سوی شان لعد انتظار گران ‌ ‌ نامهای عمل گشتند روان
سعدا را دهند بهر بشیر ‌ ‌ نامه از سوی دست راست [illegible]
اشقیا را صحیفها در شست ‌ ‌ از سوی چپ دهند با پس پشت

بیان سنجیدگی اعمال در میزان

نصب میزان کنند از پی آن ‌ ‌ تا بسنجند طاعت و عصیان
آن کش افزود کفه حسنات ‌ ‌ شاد زی گو که شد ز اهل نجات
وان کش افزود پله عصیان ‌ ‌ خون گری گو که ماند در خسران

بیان پل صراط و عبور از آن

چون ز میزان و وزن آن [illegible] ‌ ‌ بر جهنم سپ پلی عجب بنهند
پل ز ران سان که از قدم تا فرق ‌ ‌ عابر آن را بود ز آتش خوف
تیز چون تیغ [illegible] ‌ ‌ عرض آن موی بلکه از مو کم
[illegible] کافر ‌ ‌ بر سر پل کشند شان حاضر
هر که کافر بود و [illegible] پای ‌ ‌ قعر دوزخ شود سرا و را جای
[illegible] ‌ ‌ لیک به قدر قوت توحید
[illegible] ‌ ‌ هیچ و نبود و [illegible]
دوزخ از تو [illegible] ‌ ‌ بگذرد او چو برق با لطف تیز
یا چو تیغ [illegible] ‌ ‌ یا چو چیزی دگر فروتر از آن
وانکه [illegible] بود و [illegible] ‌ ‌ نیز وزان گذشتن آسانش
بلکه در تیغ آن گذرگه تنگ ‌ ‌ باشد از قدر ضعف [illegible]
لیک یا بر خلاص آخر کار ‌ ‌ گر چه بیند [illegible] بسیار

بیان مواقف پنجگانه قیامت

پنج آمد مواقف عرصات ‌ ‌ که مطیعان بایستند و عصات
گره آماده خالق داور ‌ ‌ بهر هر موقفی سؤال دگر
هر که گوید جواب خود [illegible] ‌ ‌ طی هر موقفی کند بشتاب

وردند در سیکی زسختی حال … رنج بینند هزاران سال ملال

بیان خلود کفار در آتش و برآمدن عصات مومنان بشفاعت یا بمحض رحمت

هر که افتد بدوزخ از کفار … جاودان جای او بدان گذار
ور بود مومنی فتاده زراه … سوزد آنجا بقدر جرم و گناه
یا خود او را شفاعت شفعا … برهاند از آن جزا و سزا
وردری از شفیع نگشاید … ارحم الراحمین بخشاید

بیان حوض کوثر

چون ز دوزخ کنند خلق گذر … شستشوئی کنند در کوثر
دود و دوزخ ز خود فرو شویند … سوی جنت سرای خود پویند

بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

درجات بهشت باشد هشت … که بقول ثقات ثابت گشت
هر کسی را بقدر علم و عمل … و هم آنجا بقدر مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد … هر گزش رو زوال نخراشد
نعمت او بود برون ز شمار … برتر از جمله نعمت دیدار
که ببیند خدای را بنظر … چون شب چارده مه انور
هست دیدار حق اجل نعم … ورثیه انتهی الکلام و تم

خاتمة الطبع شکر بدرگاه خدای یگانه که نسخهٔ اعتقادنامه از تصنیف مقتدای عارفان پیشوای خداآگاهان هادی مراحل تحقیق رهنمای مسالک تدقیق سند ارباب کمال سرو دفتر سخنوران نازک خیال مولانا و مقتدانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی باهتمام راجی رحمت یزدان عبدالرحمن بن حاجی محمد و شمس الدین خان فاض علیهما سجال العفو والغفران در مطبع مشهور نولکشور یعنی مطبع نظامی واقع کانپور بماه جمادی الاولی سنه ۱۳۱۲ هجری طبع گردید